بسم الله الرحمن الرحیم شماره 1251

الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب الهنا ابی القاسم محمّد و اله الطّاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین 0

**مسئله ی شرعی در باره صلح اموال به هنگام وصیّت** : اگر کسی قسمتی از مال خود را به شخص معتمدی به امانت بسپارد از این جهت که به ورّاث خود اعتماد ندارد که آنها ثلث او را به مصرفش برسانند ، این مبلغ را پیش آن شخص معتمد به امانت می گذارد بعد از مرگ او برای مصارف ثلثش صرف کند البته این مبلغی که پیش آن فرد معتمد گذاشته ، گاهی از اوقات مساوی با ثلث مال اوست ، گاهی بیشتر است و گاهی کمتر ، حالا اگر مثلاً تمام مالش سیصد هزار تومان باشد این شخص صد تومان پیش آن فرد گذاشته ، معلوم است این صد هزار توماون مساوی با ثلث او است ، این دیگر احتیاجی ندارد اجازه بگیرد ، برای اینکه این صد هزار تومان مساوی ثلث است و آن شخص هم وصیّ است و این ثلث مال را در مصارف مقرر صرف می کند و نیازی هم به استجازه ی وارّث ندارد ، گاهی بیشتر است مثلا اگر سیصد هزار تومان دارایی او است ، دویست هزا تومان پیش آن شخص گذاشته ، این دویست هزار تومان دو برابر ثلث است ، اینجا راجع به آن صد هزار تومان اضافی لازم است که از وارث اجازه بگیرد ، چون صد هزار تومان به مقدار ثلث است و این شخص دوست هزار تومان پیش او گذاشته ، آن صد هزار تومان اضافه زائد بر آن ثلث مال است و باید از وارث اجازه بگیرد ، گاهی از اوقات پنجاه هزار تومان گذاشته یعنی از سیصد هزار تومان تمام مالش پنجاه هزار تومان نزد آن فرد گذاشته که پنجاه هزاز تومان کمتر از ثلث است ، اینجا هم احتیاج به استجازه ی از وارّث ندارد فقط در یک صورت محتاج به استجازه ی وارّث است ، آن جایی که آن مال سپرده زائد بر ثلث باشد ، اینجا نیاز به اجازه ی وارّث دارد و آنجایی که مال سپرده مساوی با ثلث است یا کمتر از ثلث است نیازی به اجازه ندارد چون وصیّ خودش صرف می کند 0

حالا صورت دیگر هم هست و آن اینکه گاهی تمام مالش همان است که به آن فرد سپرده ، گاهی افرادی پیدا می شوند که در زمان حیات خود اموالشان را بین ورّاث تقسیم می کنند ، این مرد ثروتمندی هم بوده و اولاد متعدّد داشته از پسران و دختران ، همه ی اموالش را در زمان حیاتش بین ورّاث تقسیم کرده و خودش دیگرهیچ چیز ندارد ، فقط مالک مبلغی مثلاً در حدّ یک میلیون تومان است ، و نزد کسی به امانت گذاشته است بقیّه هر چه بوده بین ورّاث تقسیم کرده ، البته این کار خوبی نیست آدم خودش را گدا و محتاج به اولادش بکند ، محتاج همسر بشود ، این کار عقلایی نیست ، دنیا انقدر تحوّلات و تبدّلاتی دارد کسی چه می داند که فردا چه خواهد شد ، حالا این روی محبّتی که به اولاد یا همسرش دارد ، هر چه دارد بین آنها تقسیم می کند ، بعد خودش هیچ چیزی نداشته باشد ، ممکن است تحوّلاتی در روزگار ایجاد شده و می خواهد دست گدایی به سوی اولاد یاهمسرش دراز کند ، این کار خوبی نیست حالا این کار را کرده و مثلا به آنها داده و خودش دیگر مالک چیزی نیست هر چه هست همین مبلغی که دارد ، این مبلغ را هم می ترسد که اگر بماند آن را بعد از مرگش صرف او نکنند ، به شخص معتمدی می دهد اینجا همه ی مالش همین است دیگر هیچ ندارد ، اینجا ماترکش همین یک میلیون تومان است و اگر به وصیّ گفته بعد از مرگ من این را صرف در مصارف مورد نظر کن ، وصیّ نمی تواند صرف کند ، برای اینکه این مال به امانت نزد او سپرده شده و از ملکش خارج نشده است ، الآن در ملک خود شخص است ، او که از دنیا رفت در این صورت ورّاث حقّ در این مبلغ را دارند ، با اینکه همه ی آنها قبلا سهم خود را گرفته اند ، در عین حال در همین یک میلیون هم سهم دارند ، یعنی فقط یک سوّم این مال سهم میّت و دو سوّم آن مال متعلق به ورّاث است ، اینجاست که اگر وصیّ بخواهد صرف کند نیاز به اجازه ی وارث دارد ، با اینکه هر چه داشته به ورّاث داده و آنها برده اند ، فقط همین یک مبلغ ناچیز مانده ، در همین یکی هم آنها مالکند برای اینکه به امانت سپرده بود ، چرا که از ملک خودش خارج نکرده ، از دنیا رفته در حالتی ک یک میلیون تومان پول دارد و آن را هم نزد فرد معتمد گذاشته و به او گفته بعد از مرگ من برایم صرف کن ، امّا او حقّ ندارد تمام این مبلغ را برای او صرف کند و نمی تواند ، بلکه نسبت به یک سوّمش حق دارد ، دو سوّمش مال ورّاث است ، باید از آنها اجازه بگیرد اگر اجازه ندادند حقّ صرف کردن ندارد 0

تمام این چهار صورت که عرض شد مال آن کسی است که اموالش را پیش وصیّ به امانت بگذارد امّا اگر امانت نباشد ، صلح باشد ، صلح دیگر به ورّاث کاری ندارد ، اموالش را به یک شخص معتمدی صلح می کند ، یعنی از ملک خودش خارج می کند ، به او تملیک اما شرط کرده (صلح مشروط) ، شرط می کند و بهترش هم همین است ، برای خودش حقّ فسخ می گذارد ، می گوید دادم به شما تملیک کردم ، ولی با این شرط که تا زنده ام خودم حقّ برداشت داشته باشم ، یا نه تا زنده ام حقّ دارم فسخ کنم ، حالا در زمان حیات خودم کلاّ یا بعضا فسخ کنم ، و دوباره به خودم برگردانم و اگر در زمان حیات خودم فسخ نکردم و از دنیا رفتم شما بعد از مرگم به این شرط معادل همین مبلغ را در مواردی که معیّن می کنم برای من خرج کنید ، مثلا صرف افطاری یا روضه خوانی کنی یا به اشخاص مستمند بدهی یا جیهزیّه برای دختران بی بضاعت فراهم کنی ، اگر کار به این کیفیّت باشد بعد از مرگش دیگر به ورّاث کاری ندارد ، برای اینکه این اموال به وصیّ منتقل شده است و همه اش مال اوست منتها مشروط است ، تا زنده بود حقّ داشت فسخ کند و برگرداند وحالا هم که مرده است معادل همین مبلغ را او باید برای کارهایی که گفته شد صرف کند 0

وحالا اگر وصیّ زودتر از وصیّت کننده از دنیا برود مثلا زید به عمرو وصیّت کرده و حالا عمرو قبل از زید از دنیا رفته ، بسیار خوب این صلح باطل نمی شود و از بین نمی رود منتها وصیّت کننده حقّ دارد ، چون برای خودش حقّ فسخ معیّن کرده بوده ، یا این که به ورّاث او بگوید که این مالِ پدر شما بوده حالا به شما منتقل شده ولی به شرطی که بعد از مرگ من به این وصیّت عمل کنید ، اگر قبول کردند که قبول کردند باز هم با آن شرط در ملک انها هست ، منتها ورّاث به جای عمرو می نشینند و طبق وصیّت عمل می کنند ، اگر چنانچه او هم مرد ، حالا ورّاث عمرو به این وصیّت عمل نمی کنند ، ورّاث زید می توانند فسخ کنند ، می گویند : پدر ما به پدر شما داده بود که به وصیّتش عمل کنید حالا که از دنیا رفته باید شما عمل کنید اگر عمل نمی کنید ما فسخ می کنیم و به ما برمی گردد 0

اعوذ بالله من الشیّطان الرّجیم [لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ كِتاباً فيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلا تَعْقِلُون‏](انبیاء10)

**پاسخ خداوند به اشکال تراشیهای مشرکان**

عرض شد که در آیات شریفه سوره ی مبارکه ی انبیاء مشرکین اشکال تراشی هایی در مقابل رسول خدا داشتند ، اشکال اوّلشان این بود که می گفتند تو بشری و بشر بودن را با مسئله ی رسالت منافی می دانستند ، و برای آن توجیهاتی می کردند ، و می گفتند چون او بشری عادی است نمی تواند مبعوث از قبل خدا باشد ، پس اگر کارهای خارق العاده انجام می دهد توجیه می کردند می گفتند شعر یا سحر است و یا اینکه خواب های آشفته یا افترا است ، حالا خداوند حکیم جواب آن اشکالشان را داده که شما که می گویید بشریّت با رسالت منافات دارد ، خیر ، هیچگونه منافاتی ندارد بلکه ملازم هم هست ، رسول باید بشر باشد ، اصلاً غیر بشر نمی تواند از جانب خداوند مبعوث بشود و دینی و شریعتی بیاورد ، تبلیغ کند ، در بین مردم و الگو برای مردم باشد ، این شدنی نیست ، رسول باید بشر باشد ، و همیشه و در هر زمانی ما چنین کرده ایم ، ما بشر را به عنوان رسول فرستاده ایم ، اشکال شما در این است که نمی شود چرا نمی شود ؟ قدرت مطلقه هر کاری می تواند بکند ، او می تواند بشری بیافریند که در ساختمان وجود او دستگاه گیرنده ی وحی قرار بدهد ، گوشی که بشنود صداهایی را که شما نمی شنوید ، چشمی که ببیند جمال ها و چهره هایی را که شما نمی بینید ، خدا قادر بر این کار است ، در سوره ی ابراهیم هم اشاره به همین مطلب شده است ، قابل ذکر است این اشکال تراشی مشرکین در مقابل انبیاء در چند جای قرآن تکرار شده است که می گفتند :[قالُوا ما أَنْتُمْ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنا](یس 15)آنها به انبیاء می گفتند شما مثل بشر هستید ، اینکه می گویید مبعوث از قبل خدا هستید نیستید بلکه شما می خواهید ما را فریب بدهید ، ما را از راه خودمان منحرف کنید 0

**قدرت خداوند بر ایجاد شرایط ویژه برای انسان**

[قالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُكُم‏](ابراهیم 11)انبیاء هم جواب دادند درست است ما هم مانند شما بشریم [وَ لكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلى‏ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ ] (ابراهیم 11) ولیکن حرف این است که خداوند قدرت دارد بر بعض بندگانش این منت را بگذارد و آن دسته از بندگانش را از میان مردم برگزیند و آنها را به مقام نبوّت برساند و آن دستگاه گیرنده ی وحی را به او بدهد و او را در میان مردم مبعوث کند ، او قدرت مطلقه است و در آن حرفی نیست ، [ أَنَّهُ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدير] او قدرتی است که هم جماد وهم نبات و هم حیوان می سازد ، در بین جماد ها هم یکی مثلا طلا می سازد یکی گچ و آهک می سازد چرا که قدرت دارد ، از جماد هم آهک و هم طلا و هم برلیان ساخته است ، هم آفتاب منور و هم سنگ سیاه ساخته ، هر دو جمادند که او ساخته است 0 در نباتات هم گلبرگ لطیف و خوشبو و خوشرنگ می سازد ، هم خار خشن تیز و برنده می سازد قدرت هر دو را دارد ، او می تواند درخت چناری خلق کند که هزاران سال ریشه دار بماند و طوفان های تند نتوانند او را تکان بدهند ، از آن طرف گیاه های خیلی نازک لطیف بسازد که چند روزی هست و چند روز دیگر پژمرده می شود ، قدرت بر این دارد 0 حیوانها را می سازد ، از میان حیوان ها طاووس زیبا می سازد از آن طرف کلاغ و جغد منفور هم می سازد ، طاووس و بلبل محبوب می سازد از آن طرف جغد و کلاغ را هم می سازد ، زنبور عسل می سازد و او را سازنده ی عسل قرار می دهد ؛ خرس و خوک را می سازد که آدم از دیدنشان هم نفرت پیدا می کند 0

آنچه حقّ آموخت مر زنبور را آن نباشد شیر را و گور را

آن شیر با آن صلابت ، گور خر با آن هیبتی که دارد نمی تواند عسل بسازد امّا زنبور به این کوچکی را عسل ساز قرار داده است 0

خانه ها سازد پر از حلوای تر حقّ بر او این علم را بگشاده در

او درِ این علم را در وجودش باز کرده است

او به نور وحی حق عزّوجلّ کرده عالم را پر از شمع و عسل

[وَ أَوْحى‏ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذي مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً ](نحل 68) او این قدرت را دارد که

در جمادات در نباتات در حیوانات انواع گوناگون بیافریند و در انسانها هم به همین کیفیّت که عرض شد ، انسانی با مغزهای متفکّر بیافریند نقّاد ، موشکاف که تحقیقات علمی عجیب می کند زمین رابه آسمان می دوزد ، از آن طرف انسانهای کودن و گیج می آفریند که از اداره کردن خود هم عاجزند 0

همان قدرت علیّ امیر علیه السّلام می سازد ، از آن طرف شمر و سنان و خولی را می آفریند ، اینها همه ساخته ی دست اوست 0[هُوَ الَّذي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ ](جمعه 2) [وَ لكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلى‏ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ ](ابراهیم 11) 0 پس شما درمقابل قدرت مطلقه زبان به انتقاد می گشایید و اعتراض می کنید و به پیمبران می گویید شما بشری مثل ما هستید ، چطور ممکن است ؟ به شما می گوییم همان خالق ، این بشر را ساخته است و او را مبعوث به نبوّت قرار داده تا در میان شما هادی و راهنمای شما باشد ، این توضیح از جهت اینکه بشریت منافاتی با رسالت ندارد 0

**معجزه ی بی نظیر و جاودانی قرآن کریم**

امّا آن که گفتید پیامبر معجزه بیاورد : [فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُون‏](انبیاء5) اگر راست می گوید برای ما معجزه و آیتی بیاورد ، همان گونه که سایر انبیاء مرسل به آن آیات بودند [فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُون‏](انبیاء5) گفتید آیت بیاورد ، چون حرف آخرشان این بود ، حالا که بشر مبعوث شده از قبل خدا به ادعای خودش می باشد ، پس معجزه ای بیاورد جواب داده می شود معجزه همین قرآن است 0 [لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ كِتاباً فيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلا تَعْقِلُون‏](انبیاء10) ما همین قرآنی که بر شما نازل کرده ایم ، این بزرگ ترین آیت است بزرگ ترین معجزه است ، معجزات سایر انبیاء معجزات موسمی و برای زمان معیّنی بوده و برای همیشه نیست ، آن کتابی که به عنوان معجزه ی همیشگی تا روز قیامت است همانی است که به عنوان قرآن به دست شما داده شده [فيهِ ذِكْرُكُمْ] ذکر شما در ان است ، ذکر یعنی آن چیزی که شما را بیدار می کند و به باور می آورد تا باور کنید که آورنده ی این کتاب مبعوث از قبل خداست0آن کسانی که دشمن سرسخت بودند ، در زمان نزول قرآن بر آنها هم قرآن ذکر بود ، منتها منصف نبودند اگر انسان عاقل و منصف باشد در همین قرآن بیندیشد خواهد فهمید که قرآن معجزه ی الهی است که از لسان رسول امّی و نبیّ امّی صادر شده است

**اعتراف دشمن درجه یک قرآن به عظمت قرآن**

و لذا ولید ابن مغیره ، قدرتمند و ثروتمندی در مکّه بود ، خیلی هم باهوش و با فراست و مدبّر بود ، در میان قریش او را ریحانه ی قریش می نامیدند ، یعنی گل سر سبد قریش ، در مشکلاتشان به او مراجعه می کردند حلّ مشکل می کرد وقتی قرآن نازل شد و به مردم ابلاغ می شد آنها هم در مقابلش عاجز بودند پیش او رفتند که به نظر تو این چه جور کلامی ست او این مطلب را گفت :[وَ اللَّهِ إِنَ‏ لَهُ‏ الْحَلَاوَةَ وَ الطُّلَاوَةَ إِنَّ أَعْلَاهُ لَمُثْمِرٌ وَ إِنَّ أَسْفَلَهُ لَمُعْذِقٌ وَ مَا هَذَا بِقَوْلِ بَشَرٍ.](بحارج18ص187) گفت من در مقابل این کلام گیج شده ام برای اینکه شیرینی خاصّ و زیبایی مخصوصی دارد بالای این کلام ثمر بخش است ، پایین این کلام پر مایه است بر همه چیز پیروز می شود و هیچ چیز بر او پیروز نمی شود 0

**شناخت عظمت قرآن در نگاه عاقلان منصف**

این قضاوت یک مرد کافر است و عاقبت هم ایمان نیاورد امّا این مطلب را می فهمید که [فيهِ ذِكْرُكُمْ] همین است ، یعنی قرآن شما را توجّه و تنبّه می دهد بیدار می کند امّا اگر کسی نخواهد بیدار بشود دیگر به خودش مربوط است ، مثل آدمی که چشم خود را برای طلوع آفتاب باز نکند ، هر چه بر سر او فریاد بکشید که آفتاب نزدیک طلوع است برخیز نماز بخوان ، اصلا چشم باز نمی کند که ببیند صبح شده یا نشده ، او بیدار می شود ولی نمی خواهد چشم باز کند تا ببیند وقت نماز می گذرد ، افرادی هستند که می فهمند ، امّا نمی خواهند چشم باز کنند و حقّ را بپذیرند 0

حالا همان «ذکر» در میان شما هم هست ، شما هم عاقل باشید و از آن بهره ی لازم را ببرید ، أفلا تعقلون ؟ هم باید تعقّل داشت و هم انصاف ، همین کتاب و همین قرآن آسمانی را در نظر بگیرید ، از دامن همین قرآن ببینید چه جمعیت هایی از علم و دانش در دامن قرآن تولید شده اند ، فقها ، حکما ، عرفا ، ادبا بوجود آمده اند ، تمام کسانی که در هر رشته و هر فنّی تخصّصات علمی دارند اینها از دامن قرآن بوجود آمده اند ، همین برای شما کافی نیست که بفهمید قرآن کتاب انسان ساز است ؟ انسانهای کامل ، انسانهای امین ، انسان های صادق محصول قرآنند که در میان افراد بشر و انسانها در علوم گوناگون و تحقیقات علمی ممتاز و زبانزدند آیا این کافی نیست ؟

**خداوند و علی شاهدان رسالت رسول اکرمند**

در رأس آنان وجود مقدّس امیرالمومنین علیه السّلام که او خود معجزه ی پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم است[وَ يَقُولُ الَّذينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفى‏ بِاللَّهِ شَهيداً بَيْني‏ وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتاب](رعد43)‏ ای پیامبر مردم می گویند تو مرسل نیستی ، بگو شاهد من بر رسالت اوّل خداست که اگر بنا بود من دروغگو باشم و از قِبَلِ خدا نیامده باشم او جلوی مرا می گرفت برای اینکه حق تعالی می خواهد بشر را هدایت کند اگر بنا باشد کسی به عنوان مدعی نبوّت بیاید و اموری خارق العاده انجام بدهد او جلویش را نگیرد و در واقع نبی نباشد نتیجه اش این است که العیاذ بالله خدا مردم را گمراه کرده باشد ، این خلاف حکمت است ، خودِ اینکه خدا به من اراده ی من خلاقیّت داده وجلوی مرا هم نمی گیرد این بهترین شاهد است که خدا شاهد بر نبوّت من است و از آن طرف [وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتاب](رعد43)‏ آن کسی هم که حقایق قرآن پیش اوست ، خودش قرآن مجسم است ، قرآن را مجسم نشان می دهد ، این کافی نیست که نشان بدهد قرآن انسان ساز است ؟ آن مکتبی که مثل علی علیه السّلام را به دنیا عرضه می کند آیا کافی نیست که بگوییم آن مکتب حقّ است ؟ آن مکتب مکتبی است که علی علیه السّلام می پروراند ، آن مکتبی است که حسین علیه السّلام به دنیا نشان داده ، آیا این کافی نیست ؟!

ولذا اگر تعقّل کنید اگر منصف باشید همین کتاب [فيهِ ذِكْرُكُمْ] شما را بیدار می کند و تنبّه می دهد و به باور می آورد که آورنده ی این کتاب نبیّ مرسل است 0

**سفارشی پدرانه به جوانهای عزیز در خصوص شناخت راه حقّ**

ولذا به جوانها و نوجوانهای محترم که گاهی اوقات حس تحقیقاتیشان گل می کند باید سفارش کرد که عزیزان ! فرصت شما محدود است اگر بخواهید در این مجال کوتاه عمر ادیان و مذاهب دیگر را مورد مطالعه قرار بدهید تا به قول خودتان به حق برسید مطمئنا با صرف زمان طولانی در تورات و انجیل و مانند آن فرصت های طلایی خود را از دست خواهید داد و عاقبت هم به نتیجه ی دلخواه خود نخواهید رسید انسان به لحاظ عقل خدادادیش می فهمد آن مکتبی که امثال خواجه نصیرها را پرورانده ، آن مکتبی که امثال علاّمه حلیّ ها دارد ، اینها افراد محقّقی بودند که بنده اگر صد سال هم تحقیق کنم به پای آنها نمی رسم ، چنین افراد هوشمند و توانمندی در امر پژوهش و تحقیق در مقابل این مکتب خاضعند ، پس دلائل کافی برای حقّانیّت مکتب و مذهب موجود است ، آنی که بر من لازم است این که در خود همین مذهب اندکی فکر کنم و معارف لازم را به دست بیاورم ، لازم نیست در غیر این مذهب فکرکنم تا بفهمم حقّ است یا نیست ، حقیتش برای من اگر عاقل و منصف باشم روشن است برای اینکه دیگرانی که از من کنجکاو تر و محقّق تر بودند ، آنها با تحقیقات خود به این نتیجه رسیده اند و حقّانیّت مکتب و مذهب را تأیید کرده اند ، و آنچه که اشکالات بوده جواب ها داده اند راه باز است ، حالا آنی که من وظیفه دارم از عمر کوتاهم استفاده کنم این که معارف شیعه را خوب بفهمم ، عقاید حقّه را خوب در جانم بنشانم ، مسائل اخلاقی همین مکتب را در جان خودم ایجاد کنم برنامه های عملی همین مکتب را انجام بدهم تا بر نورانیت خود بیفزایم و لطافت روحی بیشتری پیدا کنم این وظیفه است ، ولذا [لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ كِتاباً فيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلا تَعْقِلُون‏](انبیاء10)

آیه شریفه اشاره دارد به این که شما نمی خواهیدعقل خود را به کار بیفکنید و با انصاف داوری کنید و قرآن را کتاب حق آسمانی بدانید ، هر چه نیرو دارید در فهم همین بکار بگیرید ، نظر برخی جوانها این است که من نوشته های دیگران را بخوانیم تا ببینم چه گفته اند ، باید عرض کنم افرادی هستند که خود را به عنوان محقق نشان می دهند باید خیلی مراقبت کنیم ، دنبال نوشته های هر کسی نرویم به صرف اینکه می خواهم تحقیق کنم ، افرادی تا حدودی ادبیات عربی یاد گرفته و قدری درسهایی خوانده اند ، با قرآن و حدیث کمی آشنایی دارند بعد هم پناه برخدا اگر به اروپا و آمریکا رفته و آب و هوای آنجا هم به مغزشان خورده باشد بعد از بازگشت خود را به عنوان اینکه اسلام را خوب شناخته ام و می توانم به دیگران معرّفی کنم ، در ضمن همین مطالب شیطنت خود را تنفیذ و به افکار مردم القا می کند ، آن وقت عدّه ای جوان های کم مایه یا بی مایه که در نظرشان اینها بزرگ جلوه می کند ، نوشته و حرف هایش در نظر آنها جالب جلوه می کند و حال آنکه از نظر اهل معرفت و بصیرت این مطالب هیچ ارزشی ندارند ، چه بسا همین درس خوانده های غرب زده یک متن عربی نزدشان بگذاریم نتوانند مطلب را خوب بخوانند و بیان کنند ، ولی همان آدم کم سواد در نظر جوانانی که کم مایه و خام و ناپخته اند بزرگ جلوه کند ، به سراغ او بروند و مرید او بشوند و چه بسا آن گوینده در ضمن سخنانش مطلب حقّی که گاهی هم در ضمن آن مطالب دارد ، باطل را به خوردعلاقه مندان خود بدهد 0 بدبختی همین است که حضرت علیّ امیر مولی المتّقین فرمودند : علت فتنه ها همین است که افراد مغرض [يُؤْخَذُ ضِغْثٌ‏ مِنْ‏ هَذَا وَ ضِغْثٌ‏ مِنْ‏ هَذَا فَيُخْرَجَان‏] (قاموس قرآن ج4ص191) یک مشت حرف حقّ ازا ین طرف می گیرند و با یک مشت حرف باطل از آن طرف به هم می آمیزند ، مردم هم که اکثرا تشخیص دهنده نیستند که حقّ کدام و باطل کدام است ، حرف های حقّی که همه گفته اند او هم می گوید ، ولی در ضمن همین حرف های حقّ ، حرف باطل را هم در لفّافه به خورد کم مایه ها می دهند و گمراهشان می کنند 0

**لزوم دقّت فراوان در انتخاب کتاب و سخنران**

انسان باید دنبال نوشته های کسی برود که متّهم نباشد اگر متهم بود باید او را رها کند چون انسان عاقل اگر از راهی احتمال بدهد گرگ درنده و یا گزنده ای یا اینکه دزدی باشد از آن راه نخواهد رفت ، این عقلایی است ، شکّی در آن نیست ، آنوقت در مورد مسئله ی مهمّی که حیات ابدی انسان به آن مربوط است ، باید خیلی مراقب بود ، اگر انسان از یک راهی برود که درنده ها او را بدرند خیلی مهمّ نیست ، او از حیات دنیایی محروم شده امّا اگر از راهی برود که گمراه و حیات ابدیش را متزلزل کنند زیان بزرگ و جبران ناپذیری

به او وارد شده است ، در حدیث آمده است : [مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ‏ كَانَ‏ النَّاطِقُ‏ عَنِ‏ اللَّهِ‏ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ](بحارج2ص94) اگر آن نویسنده ، گوینده از خدا بگوید و اخلاص هم داشته باشد آن کس که به حرف او گوش می دهد و نوشته ی او را می خواند در حال عبادت خدا است ، امّا اگر او از شیطان بگوید و [آن طرف هم درست تشخیص نمی دهد از شیطان است یا از غیر شیطان] او هم گوش بدهد آن مستمع درحال عبادت شیطان و پرستنده ی شیطان است 0

پس توجه لازم است انسان دنبال کسانی برود و نوشته هایی را بخواند که اتّهامی ندارند ، پیش اهلش به حقیّت و اخلاص شناخته شده اند ، دنبال چنین افرادی برود والا دچار خسران شده است ، سزاوار نیست انسان این طرف و آن طرف بدود ، این نوشته و آن نوشته را بخواند و سخنان آن گوینده را بشنود و با صرف عمر گرانبهای خود ، عاقبت هم چیزی دستش را نگیرد ، همینقدر کافی است که انسان بزرگان را بیبیند از چه راهی رفته اند بزرگانی که حقّیّتشان مسلّم است ، ما بحمد لله در تاریخ مذهب شیعه آنقدر شخصیت های عظیم متقن و بزرگ داریم که هم متخصّصند هم امین و شناخته شده اند و هم مورد تایید همه ی اهل معرفت و حکمت هستند ، شایسته است انسان دنبال اینها برود و در نوشته ها و گفتار اینها تحقیقات کند و معارف دینش را وسعت بدهد و بر لطافت ونورانیّت جانش بیفزاید 0ان شاءالله خدا به همه ی ما لطف و عنایت کند که توفیق بهره برداری از معارف قرآن و اهل بیت علیهم السّلام بیش از پیش نصیبمان گردد 0

**رفتار متین و هیبت شکن حضرت زینب کبری علیها السّلام با ابن زیاد متکبّر**

بنی امیّه و اعوان و انصارشان ، پسر زیاد و اعوان و انصارش اینها تمام همّشان این بود که سیطره ی خود را بر مردم نشان بدهند ، جبروت و عزّت و قدرتشان را به رخ مردم بکشند و آل علی را در میان مردم ذلیل و خوار کنند ، هدفشان این بود ، در کربلا که آن کشتار و جنایت را بوجود آوردند بعد خاندان امام حسین علیه السلام را اسیر کردند ، در شهرها آوردند و چرخاندند و در مجلس کوفه آوردند ، به مجلس شام بردند ، همه ی همّشان این بود که اهل بیت را ذلیل کنند و خود را در میان مردم عزیز و مقتدر نشان بدهند ولی به حمدالله رفتار اهل بیت علیهم السّلام ، گفتارشان در کوفه ، در شام ، بین راه آنها را کاملاً رسوا کرد ، پرده ها را کنار زد ، جنایاتی که آنها می خواستند مکتوم نگه دارند ، افشا کردند و رسوایی آنها را به مردم نشان دادند ، فضاحت آنها را برملا کردند چنین نقل شده خطبه ی غرای حضرت زینب کبری علیها السّلام در کوفه که انقلابی عجیب بوجود آورد ، درست نقشه ی آنها را نقش بر آب کرد ، آنها می خواستند در کوفه رعب و وحشتی ایجاد کنند و خود را مسیطر و پر جبروت نشان دهند ، امّا خطبه ی حضرت زینب علیها السّلام دلهای مردم را زیر و رو کرد و پرده های جنایت آنها را بالا زد ، و همین طور وقتی که اهل بیت علیهم السّلام را به مجلس ابن زیاد وارد کردند آنجا هم به همین کیفیّت ، موجب رسوایی بنی امیّه شد حتّی نحوه ورود زینب کبری علیها السّلام به مجلس ابن زیاد مایه ی سرکوفت دادن او شد ، وقتی حضرت وارد شد ابن زیاد گفت که « من هذه المتکبّره » این زنی که بی اعتنا وارد شد و در مجلس نشست چه کسی بود ؟ کیفیّت ورود حضرت زینب مجلس را تکان داد ، کسانی که اطراف خانم بودند ، اوّل چیزی نگفتند بار دوم سؤال کرد نگفتند ، بار سوّم یکی از آنها گفت ، «هذه زینب بنت فاطمه»، همین جمله یعنی شما خجالت بکشید ، شما پایتان را جای پای پیغمبر گذاشته اید و خود را خلیفه ی رسول معرفی می کنید ، همان رسولی که فاطمه علیها السّلام را آنچنان عظمت به او می داد که دستان او را می بوسید این دختر همان فاطمه است ، آیا درست است شما خلیفه ی پیغمبر باشید و بعد هم دختر پیغمبر رابه این کیفیّت وارد مجلس کنید؟

ابن زیاد زخم زبان ها داشت ، از جمله رو کرد به امام سجّاد علیه السّلام ، که شما کی هستید ؟

فرمود : من علیّ ابن الحسینم ، گفت مگر علی ابن الحسین را خدا در کربلا نکشت ؟ فرمود : برادری داشتم او هم نامش علی بود ، او را مردم در کربلا کشتند ، گفت نه ، خدا او را کشت ، فرمود البته ،[اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حينَ مَوْتِها](زمر 42) هر کسی دم جان دادن خدا جانش را می گیرد امّا در عین حال او را مردم کشتند ، یعنی حرف بیخود نزن گناه بنده را به خدا نسبت مده به حساب خدا نگذار 0

**عکس العمل خبیثانه ی ابن زیاد به امام سجّاد**

مکتب اسلام مکتب جبر نیست که گناه بنده را به حساب خدا بگذاری ، نه ، مردم کشتند ، ابن زیاد دید که حضرت در مقابل او جواب می دهد خشمگین شد گفت : اینقدر رمق داری که در مقابل من جواب می دهی ؟ بیایید گردنش را بزنید ، همین که این دستور قتل صادر شد ، خود دستور قتل علامت عجز است ، یعنی چون در مقابل منطق قویّ امام سجّاد علیه السّلام عاجز و بیچاره شد ، معمولاً هر زور داری دستور قتل می دهد ، این که علامت قدرت نیست ، زینب علیها السّلام از جا برخاست ، دست به گردن برادر زاده اش افکند گفت از ما دیگر مردی باقی نگذاشته ای ، بس نبود این همه خون های ما را ریختی ؟ من از او جدا نمی شوم اگر بناست او کشته شود من هم با او باید کشته شوم ، ابن زیاد نگاه کرد ، مدتی بعد گفت [عَجَباً لِلرَّحِم‏] تعجّب می کنم چنان خود را فدای او می کند ، واقعا حاضر است به جای او کشته بشود بعد امام سجّاد فرمود [أبا القتل تهددنی یابن زیاد ؟ ] مرا به قتل و کشته شدن تهدید می کنی ؟ [أما علمت ان القتل لنا العاده ؟ ] مگر ندانسته ای که کشته شدن سیره ی ماو شهادت کرامت ماست ؟ او دیگر از کشتن امام منصرف شد امّا دست به جنایتی زد که دل ها را سوزانید ، با سر مطهر امام علیه الصّلوة و السّلام عملی مرتکب شد که انسان از گفتنش شرم دارد و زبان یارایی نمی کند 0 «لاحول ولا قوّة الا بالله العلیّ العظیم »